



RELEASE SA'ID METINPOUR NOW

AMNESTY
INTERNATIONAL



سعید متین پور، زندانی سیاسی آذربایجانی است که فقط به خاطر عقیده و تفکر خویش به ۸ سال زندان محکوم شده است. وی در حال حاضر در زندان اوین دوران محکومیت خویش را سپری میکند. با وجود شکنجه های جسمی و روحی فراوانی که بر وی اعمال شده است، سعید متین پور هیچگاه از عقاید حق طلبانه و تفکر هویت طلب خویش عدول نکرده و همچنان بر اهداف حرکت ملی آذربایجان تاکید دارد.

کتابچه پیش رو، کاری است که از طرف تشکیلات مقاومت ملی آذربایجان تهیه شده و هدف اصلی آن آشنایی بیشتر خوانندگان با سعید متین پور و ادای دین به این فعال هویت طلب آذربایجانی است. کلیه مقالات و مطالب این کتابچه از سایت های اینترنتی گرفته شده است. همچنین عکس رو جلد توسط سازمان عفو بین الملل برای اجرای کمپین (سعید متین پور را آزاد کنید) طراحی و در کشورهای مختلف اروپایی اجرا شده است.

درخواست میگرد نظرآت و پیشنهادات خود را به ایمیل های زیر ارسال فرمائید .

diranish@gmail.com

info@araznews.info

araznews2010@gmail.com



**Azərbaycan
Milli Dirənış
Təşkilatı**



سعید متین پور ، روزنامه نگار ، فعال حقوق بشر و فعال هویت طلب آذربایجانی در سال ۱۳۵۴ در شهر زنجان به دنیا آمد . وی فارغ التحصیل رشته فلسفه از دانشگاه تهران و عضو هیات تحریریه هفته نامه های "یاریاق" و "موج بیداری" است . سعید متین پور چهارم خرداد ۱۳۸۶ در حالیکه به همراه همسر خود عطیه طاهری از یکی از خیابانهای زنجان عبور می کردند ، بازداشت و پس از تحمل ۲۷۸ روز بازداشت موقت در هشتم اسفند ۸۷ به قید وثیقه ۵۰۰ میلیون تومانی از زندان اوین آزاد شد. در این مدت زمان بازداشت موقت ، وی تحت شدیدترین و وحشیانه ترین شکنجه های ماموران اداره اطلاعات ایران قرار گرفته است . در نتیجه ی این شکنجه ها و فشارهای روحی و جسمی ، وی از حمله های قلبی ، ناراحتی های گوارشی ، کمر درد شدید و سردرد های طاقت فرسا رنج می برد .

این روزنامه نگار طی جلسه ای غیر علنی در شعبه ۱۵ دادگاه انقلاب تهران محاکمه و به هشت سال حبس تعزیری محکوم شده بود. دادگاه تجدید نظر استان تهران نیز آذر ماه ۸۷ حکم هشت سال زندان این فعال حقوق بشر آذربایجانی را تایید کرد. او روز بیستم تیر ۸۸ از سوی قاضی صلواتی رئیس شعبه ۱۵ دادگاه انقلاب تهران به این دادگاه احضار شده بود که پس از حضور در دادگاه ، ماموران او را بازداشت و برای گذراندن دوران محکومیت خود به زندان اوین تهران منتقل کردند .

سعید متین پور در اسفند ماه سال ۱۳۸۵ نیز، به علت شرکت در تظاهرات صلح آمیز ترکهای آذربایجان به مناسبت "روز جهانی زبان مادری" که از سوی سازمان ملل متحد به رسمیت شناخته می شود، به مدت ۱۰ روز در بازداشت به سر برده بود .

انتقال سعید متین پور به زندان اوین باعث نگرانی از وضعیت سلامت جسمانی او شده است.



سعید متین پور واقعاً هم متین است. انسان با متانتی است. اما با وجود داشتن اراده ای محکم، مشکل سلامتی دارد. هیچ وقت نگفت که این از اثرات شکنجه است یا نه، ولی به هر حال نیاز جدی به معالجه دارد. ستون فقراتش درد می کند و نمی تواند زمان زیادی سرپا باشد بایستد.

این جملات را مطبوعات جمهوری آذربایجان به نقل از رشید علی اف، تبعه جمهوری آذربایجان که اخیراً بعد از سپری کردن یک سال و چهار ماه حبس به جرم جاسوسی از زندان اوین آزاد شده است، نوشته اند. دو روز قبل یعنی بیست و نهم شهریور ۱۳۸۹، روز تولد سعید متین پور فعال حقوق بشر و روزنامه نگار آذربایجانی بود که در حال سپری کردن دوره ۸ ساله محکومیت خویش در زندان اوین است و جملات این دانشمند فیزیک لیزر اهل جمهوری آذربایجان، کل اطلاعاتی است که من و بسیاری دیگر از وضعیت فعلی سعید متین پور در زندان اوین در دست داریم.

با این اخبار تلخ در مورد سلامتی سعید، که اتفاقاً جدید هم نیستند، صحبت از جشن تولد و غصه خوردن به خاطر اینکه او نتوانسته سالگرد تولدش را با خانواده اش بگذراند، باید زیادی لوکس باشد. ولی برای ماهایی که صداهای سرکوب شده را خیلی زود فراموش می کنیم، همین سالگرد تولد هم تلنگری است به گوشه‌ایمان، که صدای سکوت رساتر از فریاد امثال سعید را بشنوند. ماهایی که به ذهن تنبلان خیلی زحمت نمی دهیم تا برای یافتن دلیل این سکوت کمی بیاندیشد و بفهمد که راز فریادهایی که امروز در دفاع از حقوق اولیه مان از کوچه پس کوچه های زنجان و اورومیه و اردبیل گرفته تا استادیوم های تبریز می شنویم، در سکوت سعید و سعیدها و قلم های در بند شده آنها نهفته است.

پیامهای تبریک برای روز تولد سعید را که در فیس بوک می بینم، هوس می کنم سری به وبلاگش "اهل زنجان" بزنم. آدرس را می نویسم و دکمه انتر را فشار می دهم. نوشته شده است: "این وبلاگ به دستور کار گروه تعیین مصادیق محتوای مجرمانه مسدود شده است." به صفحه "حق" اش می روم، همان که اخبار زندانیان سیاسی آذربایجان را در آن می نوشت، این یکی آن چند کلمه را هم ندارد، گویی که هرگز چنین صفحه ای در کار نبوده؛ و فکر می کردی که چی؟ پشت میله ها هم که هست نمی خواهند و نمی گذارند روی پاهایش

بایستد. آنوقت وبلاگ هایش را مسدود نکنند؟

سعید را آخرین بار چهار سال پیش، زمانی که در شهر مرزی وان ترکیه زندگی می کردم، دیدم. چند روزی به استانبول رفته بود. نوشت که در مسیر برگشت همدیگر را ببینیم. چمدانهایش را به سختی می شد با دست برداشت، از محتویات داخلشان که پرسیدم، باز کرد و نشانم داد. بیشتر وسایل چمدانها را سی چهل تا کتاب قطور و سنگین از فلسفه و سیاست گرفته تا ادبیات و جامعه شناسی چاپ ترکیه که از استانبول خریده بود و دو گلیم دست باف آذربایجانی که برای فروش آورده بود، تشکیل می دادند. گلیم ها را به قیمت مناسب خریده بودند و دوباره برشان می گرداند. می گفت دفعه قبل هزینه سفر را با سودی که از فروش گلیم بدست آورده جبران کرده بود. اما این بار مطمئن نبود پولش تا رسیدن به زنجان کافی باشد. گاراژی می شناختم که مینی بوس هایش تا روستای مرزی سرو در ارومیه می رفتند و قیمت بلیطشان هم نسبتاً ارزان بود. هزینه را حساب کردیم؛ با پولی که داشت تا زنجان می توانست برود ولی نباید چیزی در سر راه می خرید.

بعد از رسیدن به زنجان ایمیل فرستاد که، در مرز ارومیه مورد بازجوئی قرار گرفته و پاسپورت، ۳۵ جلد کتاب و ۳ مجله فلسفی به زبان ترکی که از ترکیه خریداری کرده بود را ضبط کرده اند. نامه ای هم که خطاب به مدیر کل اداره اطلاعات آذربایجان غربی نوشته بود، ضمیمه ایمیل بود: "به استحضار می رساند، اینجانب سعید متین پور ساکن و اهل زنجان در تاریخ اول آبانماه جاری ساعت حدود ۹:۳۰ صبح به هنگام بازگشت از سفر ترکیه توسط ماموران اداره اطلاعات در پاسگاه مرزی "سرو" متوقف شدم. دو مامور مستقر در کیوسک جنب پاسگاه انتظامی اقدام به تفتیش چمدان، کوله، لباسها، و بدن من نمودند و درضمن آن سئوالاتی اکثراً غیر قانونی و مربوط به مسائل شخصی می پرسیدند. برای نشان دادن حسن نیت و تسریع کار به برخی از سئوالات جواب دادم. علت سفر خود را به ترکیه و شهر محل اقامت رابیان کردم. اما ایشان که دفترچه های تلفن و یادداشت را نیز ورق به ورق تفتیش می کردند نام صاحب دو شماره تلفن را سئوال کردند که البته این امری کاملاً شخصی است و ضمن یادآوری غیرقانونی بودن سئوالات از جواب دادن خودداری کردم. ماموران در پایان کار تفتیش، ۳۵ جلد کتاب و سه مجلد مجله و جزوه را که اکثراً از ترکیه خریداری کرده بودم به همراه دو جلد دفترچه یادداشت که یکی از آنها کاملاً سفید و استفاده نشده بود و در دیگری فقط در یک صفحه چند سطر

نوشته شده بود به کناری نهادند...”

او در انتهای نامه از اداره اطلاعات خواسته بود پاسپورت و کتابهایش را به او بازگردانند: ”... مستحضرید که اولاً سؤال و جواب مأموران وجهه قانونی ندارد و از قبیل تفتیش عقاید است. ثانیاً کلیه اجناس و اموال خارجی توقیفی در داخل مملکت باید مورد بررسی کارشناسان گمرک قرار گیرد و نهایتاً در مورد کتب و مجلات کارشناسی وزارت ارشاد ملاک خواهد بود. اما با وجود گذشت بیش از پانزده روز از زمانی که کتب و جزوات مذکور توقیف شده اند اداره اطلاعات نه خود جوابگوست و نه به گمرک یا اداره ارشاد راهنمایی شده ام. ثالثاً توقیف پاسپورت قانونی، چه صورتی دارد؟ و چرا تا به امروز عودت داده نشده است؟ خواهشمند است به عنوان مقام مسئول، در این مورد دستورات لازم جهت عودت پاسپورت و اعلام نتیجه نهایی بررسی کتب را صادر فرمایید.“ این شیوه سعید بود؛ تلاش برای حل مسائل با گفتگو. گفتگو با هیچ شخص و گروهی را رد نمی کرد، بلکه خود با سماجت مخالف را به گفتگو دعوت می نمود.

دو ماه بعد از حادثه ضبط کتابها در مرز، در اعتراضات دوم اسفند به مناسبت روز جهانی زبان مادری بازداشت و بعد از مدتی به طور موقت آزادش کردند. بعد از یکی دو ماه در دومین سالگرد اعتراضات به کاریکاتور روزنامه ایران دوباره دستگیر شد. برای دادن اعترافات دروغ ماهها شکنجه و انفرادی را تحمل کرد و بعد هم که حکم هشت سال زندان را برایش نوشتند.

در این حدود چهار سال، فقط من نیستم که سعید را ندیده ام. خانواده اش هم خیلی بیشتر از امثال من یک دل سیر شانس دیدنش را نداشته اند؛ بیشتر این مدت را یا در بازداشتگاههای وزارت اطلاعات و زندان سپری کرده و یا اگر آزاد هم بوده، به خاطر اخراج از محل کارش - استانداری زنجان - در جست و جوی کار بوده، با احضارهای گاه و بیگاه از این دادگاه به آن دادگاه و از این اداره به آن اداره می رفته و یا به خاطر اثرات ناشی از شکنجه، نزد پزشک و جلسات فیزیوتراپی وقت صرف می کرده است. حالا هم نه حق مرخصی دارد و نه حق ملاقات درست و حسابی با خانواده اش که باید برای دیدنش از زنجان به تهران بروند و بدون اینکه صدای نفس و ضربان قلبش را حس کنند، چهره اش را از پشت شیشه ببینند و صدایش را از طریق سیم تلفن بشنوند.



قیشین سویوغو هله بیتمه میشدی. شهرین خیوان لاریندا هله ده سویوغون قوخوسو واریدی. بو گون بیر چوخ اینسان اوچون سیرادان بیر گون ایدی. بایرام آیینین ایلک گون لری اینسان لار یاواش یاواش قیش یوخوسوندان چیخیردیلار. شهرین مرکزین دککی پارک بوگون آنلاملی بیر گون یاشایاجاغینی بیلمیردی. پارکداکی تسبیح ساتان قوجا کیشی هنج بیر شئی اولماپاجاق کیمی آلتینا بیر کارتون سرب تسبیح لرین دوزوردو. پارکدا آلیشیق اولمایان بیر هاوا اسمه یه باشلامیشدی. بیر آن سس گلدی. “تورک دیلینده مدرسه اولمالی دیر هرکسه”، بو سس شهرین اورتاسیندا بیر چیغلیق کیمی ایدی. ایلر اولموشدو بو شهرده ائله بیر سسین اولماییشی. ایلر اولموشدو اینسان لار او شهرده اؤز آنادیل لرینی اونوتماق ایسته میشدیلر. اما اونوتما دیق لاری تک بیر شی واردی. اونلارین دا “تورک” اولدوقلاری. پارکدا کیتاب ساتان گنج اوغلان دا بو سسی سانکی سئومه یه باشلادی. ۳۰ نفره یاخین کیشیسی، قادینی بو سسی بیلکده باغیردی لار. اونلارین بو سسی شهرین اورتاسیندا یاییلسا دا، او سسی سئومه ین لر، دنیا آنادیلی گونو مونا سبیتی ایله مدنی بیر آکسیا کچیرن لری بوغماق اوچون اللرینه بهانه کنچمیشدی. اونلار شهرین عمومی نظمینی بوزدوق لاری اوچون هر کسین گؤزو قاباغیندا خیوانین اورتاسیندا دؤیوله رک توتوقلایاجاقلاردی. توتوقلانیرکن سعیدین آغزیندان هله ده قان گلیردی. و گون لرحه باشلایان تکلی سلول، ایشگنجه و مین لر سورو.

چوخ اولمامیشدی اونو اؤتورموشدولر. اونو آزاد ائدرکن تهدیت بله اتمیشدی لر. اما او یازما دان، ایناندیغی یولدا آددیم اتمادان نئجه یاشایا بیلردی کی بو حیاتی. ایناندیغی یول اونا یاشاما گوجو وئریردی. یوخسا اؤز فلسفی دنیاسی ایله بو قارماشیق حیاتین ایچینده باتیب گئتمه یی چوخ ایستیمیشدی زامانیندا. چوخ ایستیمیشدی آنلام وئرسین بوتون بو حیاتین ایچین دککی لره و

دیشینداکی لره. اونون ساووندوغو تکجه اینسان اولموشدو. اینسان لارین حاق لاری. یولوندا نه سرعتله گئتمه یی سئویردی، نه ده اطرافینا باخمادان یورومه یی. او چوخ بویتلو بیر حیاتی سئویردی. بلکه اوندان سئچمیشدی فلسفه اوخومای. بلکه حیاتینا آنلام وئرمک اوچون گیرمیشدی بو سونسوز یولا. یئنه اونو بوغماق ایسته یه جکدیبلر. اللرین دکی چوماق لارلا هر زمان اونون دالیسیجا پیلار. و نه بویوک بهانه اولموش دور اونون یاشادیغی یئردن چیخیب باشقا بیر اؤلکه یه گئدیب گلمه سی. آرتیق سسینی بوغماق اوچون بون دان یاخشی نه بهانه لری اولا بیلردی کی. یئنه اونو توتوقلاباجاق لاردی. ۸ آیا یاخین ایشگنجه لره، گنجه یوخوسوز لوغونا، حقارت لره، یالان اتهام لارا، معروض قالا جایدی. ۸ آی نم ایچینده یاتیرداراق اونو جیسمین دکی بوتون سوموک لری آغریدا جاقا لاردی. ۸ آی سونرا اونو ۸ ایل ایچریده توتماق اوچون کئچیحی آزاد ائده جکدیبلر. اونا شر یاخراق ۸ ایل حپسه محکوم ائتدیبلر. شر یاخماق ضعیف و چاره سیز اینسان لارین ایشی دیر .

ایندی توتساقدا بیری یاتیر، ایندی توتساقدا بیری وار. اونون بلکه سایه سیز خیالی اولسا دا خیال لارینی ایندی لیک دؤرد دووار ایچینده یاشادیر. اونو توتوقلابانالار بیلیرلر کی خیال لاری اؤلدورمک اولماز. ایده آللر هر زمان یاشار. اینانج لار هئج بیر زمان یوخ اولماییب دیر. بونو بیلسه لر بلکه ده ائله سعیدین وئردیگی مجاده لنی ده آنلارلار.



سعید متینپور^۱ و ن آدی چکلیدیگی هر یترده آغلیمدان بو جمله کچر:

”رژیم میلی حرکاتین اینتیقامینی سعیددن آلماق ایستیر.“

میلی حرکات هم دوشونجه هم ده عملی پلاندا اینقیلابی حرکاتیر. فارس کیم لیگی اساسیندا شکیلنمیش تاریخی بیر یاپینی (ساختاری) آلت-اوست ائلمک ایستیر. بورادان بول چیخارساق، فارس میلیت چی گروهلار/ قروپلار هانسی فکیر ده اولارلار سا اولسون لار اینقیلابی دئییل، محافظه کار ساییلرلار. ایستاتیقوچودورلار. کؤک لی و یاپیسال (ساختاری) دئییشیم ایستیرلر. کؤک لو و ساختاری دئییشیمی آذربایجان-تورک میلیتی ایستیر. آذربایجان-تورک میلیت چی سی اولماق اصلینده مودرن لیگی، دئییشیمی، یعنی بیر دوزنی (نیظام) و ایلریجی لیگی (موترققی) مدافعه ائتمک دیر. باشقا بیر سؤزله، آذربایجان-تورک میلیت چی سی اولماق بشریتین اوزون ائیش لی یوخوش لو تاریخی سورچ لرین تجروبیسه قازاندیغی معاصر دیرلره صاحب چیخماق دئمک دیر.

۱۹ و ۲۰-یوزیلین باش لاریندا اولدوغو کیمین بوگون ده آذربایجان لی لار گرچک دموکراسی نین بایراغینی اللرینده توتولار. آذربایجان لی لار، فارس کیم لیگی نین ایراندا حاکیمیتی سوردو کجه ایراندا دموکراتیک سیستمین قورولماسی و اینسان حاق لارینا دایالی یعنی بیر دوزه نین برپاسی مومکون اولما یا جاغینی یوکسک سسله اعلان ادی لر. فارس میلیت چی لیگی قارا دلیک (سیاهچاله) کیمین هر تور اینسانی دیرلری اوتور و یوخ اندیر. چاغداش تاریخیمیز بو حقیقتین تاریخی بلگه سی و سنه دیر.

آذربایجان^۲ ین تاریخی تجربه لرله یوغورلوموش دوغرو، گرچک چی ، حاق لی، عدالت لی و اینسانی دیرلره دایانان ایستک لرینه قارشی چیخان لاری سیاسی ایرتیجا آدیلا دئییل ده هانسی آدلا آدلاندیراییلریک کی. په لوی دؤنمینده تجروبه ائدیلمیش و ایفلاس ائتمیش سیاسی سیستمی یئنی دن قوروماغا چالیشماق ایرتیجا دئییل ده به ندیر؟ گونئی آذربایجانین سیاسی ادبیاتیندا ایرتیجا فقط دین چی لری فاپسامیر، دین چی لرله بیرلیکده دموکراسی و اینسان حاق لارینا قارشی چیخاراق فارس مرکزی ایران آنلایشینا صاحب اولان لاری دا قاپساماقدادیر. باشقا بیر سؤزله مرکزیت چی بوتون گوچ لر ایرتیجایی ساییلرلار. فارس مرکزی لیگی هانسی ماسکین (نیقاب) آلتیندا دیفاع ائدیرلرسه ائتسین لر نتیجه اعتیاریله فارس میلیت چی لری ساییلرلار. فارس

میللیت چی لیگی ایرتیجا دئییل ده به ندیر؟

سعید متین پور آذربایجانین چاغداش اوزونون گرچک تمثیلچیسییر. بشریتین جان آتدیغی اینسان حاق لارینین ساوونجوسودور. فارس مرکزلی ایران لی لیق آنلایشینا قارشی چیخاراق مرکزیت چی-مورتجع بوتون گوچ لرین هدفی حالینه گلدی. موللا رژیمی اونو زین دانا آتاراق اونون سسینی کسمک ایسترکن مرکزیت چی قوروم و قورولوش لار دا اونو گؤرمزلیک دن گلدی لر. آنجاق نه موللا رژیمی نه دیگر مرکزیت چی مورتجع گوچ لر سعیدُی اونوتدورمای ی باشاربیلمه دی لر. سعیدُین سسی داها دا گوچ لو چیخمایا باشلادی.

“سعیدُین گوناھی نه ایدی؟” دئییه سوروشدوغوندا، مورتجع لرین گؤزونده گوناھی بؤبوکدور.

نیه؟

چونکی آسیمیلاسیونا قارشی دیر.

چونکی “فارس میللیتچیلیله دموکراسی اولماز” دیر.

چونکی اینسان حاق لارینی دیفاع ادیر.

چونکی مرکزیت چی دموکرات لارین دموکرات اولما دیق لارینی بیلیر.

چونکی تاریخی شعورو وار.

میللتین گرچک اولادی اولدوغو اوچون میللتله همنفس اولابیلیر.

چونکی اصیل دردین و اونون چاره سی نین ده نه اولدوغونو بیلیر.

چونکو او آذربایجان دموکراسی ایستیی نین گرچک اوزودور. معاصر تاریخی تجروبه لریمیزین اؤزتی دیر سعید.

چونکی آذربایجان لیپام دیر.

چونکو تورکم دیر.

چونکی اینسانام دیر.

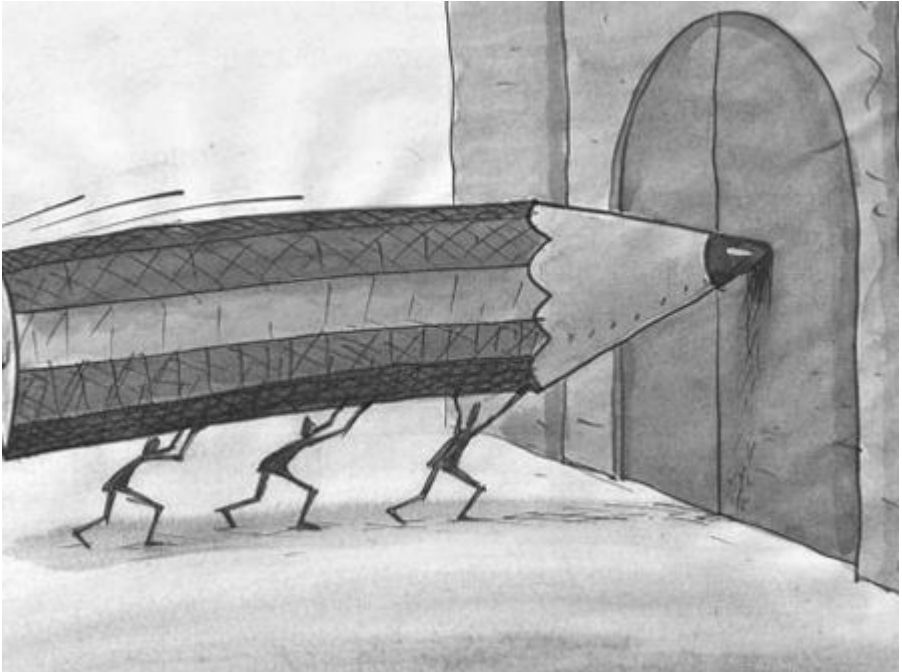
سعید متینپور تورک میللتی نین اصیل ایستک لرینی سسلندیریر. سعیدُین زین دانا اولماسی آذربایجان

میللتی نین ایستک لری نین اسارته اولماسی دئمک دیر.

رژیم و مرکزیت چی گوچلر سعیدین سسینی کسمیی باشارا بیلمه‌دی‌لر. او هر گون داها چوخ بؤیودو و داها چوخ اوجالدی. سعید او قدر اوجالدی کی میلی حرکتیمیزین ویجدانینا یئرلشتی. اؤلچوتوموز اولدو .

ایندی منه سوروشسالار “سعید هار دادیر؟” چوخ آچیق اورک‌لی لیکله دئیرم کی سعید بوتون آذربایجان‌لی لارین قلبینده‌دیر. او میلی فعال لارین بیننده، قلبینده و ویجدانیندادیر.

سعید و یوروش (یوروش مهرعلی بگلی) کیمین مومتاز اینسان لاریمیزین زیندان دا اولماسی آذربایجان‌لی لاری دموکراسی و اینسان حاقالاری موبارزه‌سین دن گئری قویماچاق دیر. بو اینسان لارین زیندان دا اولماسی آذربایجان میللتینی داها دا قرارلی و ایراده‌لی میلی-دموکراتیک حرکتینی سوردورمه‌سینه یول آچاجاق دیر. چونکی اونلارین زیندان دا اولماسی اؤزو موبارزه‌نین ضرورتینی ده گؤستیر.





آشنایی من با سعید مربوط به شش هفت سال پیش است. آن موقع انجمن ادبی پینار را به تازگی در قم تشکیل داده بودیم و به نوعی نیازمند حمایت‌های معنوی دیگر شهرها بودیم. برای یک کار خانوادگی به زنجان رفته بودم که به کتابفروشی ایشیق یول سرزدم. چند تن از دوستداران زبان مادری آنجا جمع شده بودند که من فقط یک نفر را شناختم، و آن کسی نبود جز آقای عباس بابایی شاعر بزرگوار زنجانی که قبلاً یک بار در سال ۷۵ در شب شعری که در منزل ایشان تشکیل یافته بود شرکت کرده بودم. غیر از آقای بابایی من از میان آن جمع کسی را نشناختم، و چهره و نام هیچ یک از آن افراد را نیز به خاطر نمی‌آورم جز سعید متین‌پور که در آن عصر پاییزی صندلی فروشنده را در اختیار عباس بابایی قرار داده بود و خود به احترام مهمانانش سرپا ایستاده بود. سعید در آن سالها با همه وسع مادی اندکش آن کتابفروشی را در پاساژ نیمه متروک کسری راه انداخته بود، و مبارزه فرهنگی را بر دیگر انواع مبارزه ترجیح داده بود. احتمالاً دوستان دیگری نیز در راه اندازی آن کتابفروشی دخیل بودند، از جمله آقای بیانی و بچه‌های انجمن ایشیق زنجان که از کم و کیف ماجرا بی‌اطلاع هستم.

بعدها هر وقت به زنجان می‌رفتم به ایشیق یول سرمی‌زدم، و خاطره‌ای که شاید شنیدنش جالب باشد این است که آن وقتها اینترنت در ایران به تازگی راه می‌افتاد و برخی کافی‌نتها شروع به کار کرده بودند، من تقریباً تا آن موقع هیچ نوع آشنایی با اینترنت نداشتم و اولین آدرس اینترنتی را که مربوط به حرکت ملی آذربایجان بود سعید برای من نوشت و من آن آدرس را به دوستان قم ارمغان آوردم و بدین ترتیب اولین سایتی که برای نخستین بار در اینترنت نگاه کردم مربوط به حرکت ملی آذربایجان بود.

ارتباط ما با سعید تقریباً سالی یک یا دوبار صورت می‌گرفت که آن هم معمولاً یا در زنجان و یا در مراسم ستارخان در تهران بود.

چیزی که برای من از همان ابتدا جالب بود تفاوت سعید با دیگران بود. سعید در همان دیدارهای نخست به من توصیه کرد که از چهره شدن در سایتهای خبری و... خودداری کنیم و به عنوان یک علاقمند به زبان مادری فعالیت‌های خودمان را در حوزه ادامه بدهیم، چه برخی تبلیغات و منسوب شدن‌ها می‌توانست شائبه‌ها و انگهائی را در پی داشته باشد. حال آنکه ما تنها به جهت پاسداشت حقوق فرهنگی و اجتماعی خودمان و بدون

وابستگی به هیچ جریان و تشکیلاتی اقدام به یک سری فعالیتها کرده بودیم. به اعتقاد سعید که این اعتقاد را تا اواخر حفظ کرده بود، اینترنت در عین حال که یکی از ابزارهای مفید برای بیداری مردم و اطلاع رسانی است در عین حال همیشه واقعیت‌های حرکت‌های مردمی را نیز منعکس نمی‌کند و چه بسا قارچهایی در این فضای مجازی فرصت رویش دارند و مطرح میشوند که در بطن حرکت هیچ نقشی ندارند و یا نقش به مراتب کمتری دارند.

اشخاصی که فضاهای منسوب به حرکت ملی آذربایجان را دیده‌اند میدانند که در این فضاها گاه فضاهای پوپولیستی نیز حاکم است و برخی چیزهای حتی بی‌اهمیت آگران‌دیسمان شده، و به مسائل چه بسا مهم اهمیتی داده نمی‌شود. سعید به کلی از این فضاها بری بود و همواره به تعمیق دانش خود می‌پرداخت. علایق او تا آنجا که من میدانم در حیطه‌هایی چون جامعه‌شناسی و بخصوص مردم‌شناسی، فلسفه و ادبیات مدرن نمود بیشتری داشت. چند بار از من خواست که در زمینه مردم‌شناسی ترک‌های بومی استانهای قم و مرکزی کار بکنم یا حداقل بچه‌های قم را به این کار تشویق کنم. همواره سعی میکرد آخرین رمانهای مطرح را بخواند. در تماسهای تلفنی که بین ما صورت می‌گرفت و معمولاً نزدیک به یک ساعت طول می‌کشید همیشه مسائل علمی و فلسفی از قبیل هرمنوتیک، فلسفه، ادبیات و حتی اصول فقه و کلام مطرح میشد.

سعید که به خاطر مشکلات مادی نتوانسته بود تحصیلات دانشگاهی اش را در رشته فلسفه ادامه بدهد ناراحت بود او بعد از دانشگاه جذب استانداری زنجان شد اما بعد از دوسه سال کار در آنجا قراردادش تمدید نشد و کارش را از دست داد، اما خیلی دوست داشت تحصیلات خود را ادامه بدهد. او به زبان عربی تسلط چندانی نداشت و از همین روی از این که کتابهای شاخص فلسفه اسلامی به زبان عربی هستند و به فارسی ترجمه نشده‌اند و نمی‌تواند آنها را بخواند ناراحت بود، من به او گفتم که اکثر دروس فلسفه اسلامی حوزه علمیه قم که توسط اساتید برجسته تدریس شده‌اند اکنون در سی‌دی‌های صوتی وجود دارند و او می‌تواند استفاده کند، از شنیدن این خبر بسیار خوشحال شد و قرار شد در همین نزدیکی‌ها سفری به قم داشته باشد، تا هم برخی از کتابهای فلسفی و کلامی و هم این سی‌دی‌های درسی فلسفه را تهیه کند، که این امر با دستگیری او منتفی شد.

نوشته‌های سعید را خیلی‌ها خوانده‌اند، به دور از کمترین احساس و به تمامی تحلیلی و علمی بودند. آخرین نوشته‌های او از زمره بهترین مقاله‌های مربوط به حرکت ملی هستند. با این همه سعید به این نوشته‌ها قانع نمی‌شد و در دوره آموزش روزنامه نگاری که در تهران و با حضور بهترین اساتید روزنامه نگاری ایران صورت می‌گرفت شرکت کرد. در دوره زمستانی این آموزشها سعید در روز جهانی زبان مادری بازداشت شد و طبیعتاً فاصله‌ای که ایجاد شد او نتوانست کلاسها را ادامه بدهد.

در دوره بهاری یا تابستانی هم که سعید دوباره شرکت کرده بود باز دستگیر شد.

تذکر یک نکته نیز در باب روزنامه‌نگاری و در کل نوشته‌های سعید ضروری است، نوشته‌های سعید به هیچ وجه همه ابعاد شخصیتی او را نشان نمی‌دهند، او در این دو سال تنها دفاع از شخصیت و در واقع دفاع از مشروعیت خواسته‌های زندانیان سیاسی آذربایجان را در اولویت قرار داده بود، به همین جهت مثلاً در مورد عباس لسانی یا رضا عباسی نزدیک به ده مقاله شاید نوشته بود. اما علایق او و همچنین حیطه دانش او بسیار فراتر از این مسائل بود که سعید آنها را مهار میکرد. او حتی شعرهای نازنین خود را که به زبان ترکی میسرود یا میتوانست بسراید در نهانخانه جان خود پنهان کرده بود. به اعتقاد او که من البته موافق نیستم شعرهایی که با عامه مردم رابطه برقرار نکنند در این فضا بخصوص فضای زنجان ضرورت عاجلی ندارند. الگوی او شاید یک الگوی مبارزه جدید بود که بیداری را از بطن توده‌ها نه از بالا و از میان نخبگان مد نظر قرار داشت.

سعید حتی مسائل بسیاری را که مربوط به خود او بودند و خبرهای داغ رسانه‌ای محسوب می‌شدند مطرح نمی‌کرد، از آن جمله میتوان به توقیف کتابهای ترکی او در مرز بازرگان که گفته بودند برو از اطلاعات زنجان کتابها را بگیر. کتابهایی که هیچ گاه به دست سعید نرسیدند.

سخن آخر اینکه سعید متین‌پور الگویی نوین از هویت طلبان نسل جدید آذربایجان است که با اعتقاد به حقوق انسان، و احترام به دانش بشری و آزادی، به مطالبات حقوق مردم خود به پا خواسته‌اند. به نظر نگارنده آنچه از دیدگاه سعید اهمیت دارد حتی آزادی خود او نیست بلکه الگوبرداری نسل جوان جامعه از اوست که باید چگونه حرکت کرد و گفت و نوشت.



عطیه، امسال بهار را هم مانند سال های گشته باید ساعتها تنها در جاده ها گز کند تا بتواند هفته ای بیست دقیقه از پشت شیشه های مات و از پشت تلفن با سعید همسرش گفتگو کند. سعید متین پور روزنامه نگار و نویسنده ی آذربایجانی را که زندانی است، می گویم.

عطیه طاهری، همسر سعید، در شهر زنجان زندگی می کند و مجبور است هر هفته برای دیدار با همسر دربندش راه درازی را طی کند و به زندان اوین بیاید، جایی که حالا تنها خانه همسرش محسوب می شود. عطیه به جاده زل می زند و شکوفه ها و جوانه ها را نظاره می کند که بار دیگر همه جا را سر سبز و سر زنده جلوه می دهند آیا سعید نیز از این زیبایی ها بهره ای دارد. او دوباره چه زمانی خواهد توانست آزادانه این زیبایی ها را ببیند؟ اینها همه در ذهن عطیه می گذرد؟ سوالهایی که او برای آنها پاسخ مشخصی ندارد.

سعید ۳۶ ساله با حکم هشت سال زندان اکنون در بند ۳۵۰ زندان اوین به سر می برد. بندی که حتی در آن او از حق تماس تلفنی هم ممنوع است و او هفته به هفته از همسرش عطیه بی خبر است.

زمانی که تلفنهای این بند وصل بود او می توانست دقایقی در روز با همسرش صحبت کند و از حال و روزش بپرسد. آن زمان عطیه مجبور نبود هر هفته ساعتها در اتوبوس بماند و برای ملاقات با او به تهران بیاید و زود برگردد. اما حالا که زندانی های این بند از این حق محروم شده اند همسرش نمی تواند از گفتگوی کوتاه هفتگی بگذرد. هر چند همیشه سعید هم در بیم و اضطراب است، اینکه ایا همسرش به سلامت راه خانه تا زندان را طی می کند؟ او همیشه نگران وضعیت جاده هاست.

سعید روزنامه نگار زنجانی تا کنون چند بار به خاطر فعالیتهای خبری اش بازداشت شده است، فلسفه خواننده است و عضو هیات تحریریه هفته نامه های (یارپاق)، (موج بیداری) و وبلاگ نویس و فعال مدنی است. او هیچ چیز نمی خواهد جز اینکه بتواند آزادانه کار و فعالیت کند.

چهارم خرداد سال ۱۳۸۶ روزی است که هیچ وقت از یاد عطیه همسر سعید نمی رود روزی که همسرش بازداشت و روانه زندان شد. این روزها هم نزدیک همان روز است روزی که یاد آور خاطرات تلخ برای اوست.

او و سعید در یکی از خیابان های زنجان قدم می زدند شب خنکی بود و باد بهاری از صورتهایشان می گذشت،

آنها سرگرم گفتگو بودند و از زندگی و آینده شان از هر دری سخن می گفتند که ناگهان ماموران امنیتی سعید را در خیابان دستگیر کردند.

ماموران آن روزهمراه با عطیه به خانه شان رفتند و همه جا را زیر و رو کردند و وسایل شخصی سعید را با خود بردند. آنها حتی تلفن خانه را قطع کردند و به عطیه گفتند حق ندارد به کسی خبر بدهد که چه بر سر همسرش آمده است. او بر جا خشک شده بود مگر سعید چه جرمی مرتکب شده است که این گونه در خیابان بازداشت می شود؟

روزهای پس از آن برای او تنها در انتظار و سکوت گذشت و رفت و آمد دایم به مراجع قضایی تا مگر خبری از همسرش به دست آورد، اما هشت ماه بی خبری کامل تنها پاسخش بود. سعید در این مدت در اداره اطلاعات زندان زنجان و بند ۲۰۹ وزارت اطلاعات روزهای سختی را در سلول های انفرادی می گذراند. تحت آزارهای جسمی و روحی، بدون وکیل و بی خبری مطلق از خانواده اش. آن روزها تنها خواسته ماموران اطلاعات از این روزنامه نگار اعتراف تلویزیونی بود، شیوه ای قدیمی که مدتهاست توسط وزارت اطلاعات و دیگر نهادهای جمهوری اسلامی برای تحت فشار قرار دادن و شکستن متهمان سیاسی استفاده می شود. آنها حتی برای فشار بیشتر بر او برادرش، علیرضا را نیز مدت کوتاهی دستگیر کردند تا او تن به اعتراف تلویزیونی بدهد. آنها می خواستند سعید اعتراف کند که با خارج از کشور در ارتباط بوده و علیه نظام جمهوری اسلامی تبلیغ می کرده است

بعد از هشت ماه زندانی بودن به عطیه خبر دادند که سعید می تواند با سپردن وثیقه ۵۰۰میلیونی موقتا از زندان آزاد شود.

در حالیکه او هفت ماه از زندانش را در سلول انفرادی گذرانده بود و حالا با ناراحتی قلبی و کمردردهای شدید موقتا از زندان آزاد می شد بعد از مدتی دادگاه او برگزار شد و این روزنامه نگار با حکم قاضی صلواتی، رییس شعبه ۱۵ دادگاه انقلاب به هشت سال زندان محکوم شد.

۲۰ تیر ماه سال ۸۸ که روزهای پر تب و تاب پس از انتخابات ریاست جمهوری دهم بود او توسط قاضی صلواتی دوباره به دادگاه انقلاب احضار شد و همان جا بود که بازداشت و روانه زندان شد. او توانست تلفنی به همسرش

خبر بدهد که این بار برای اجرای حکم هشت سال زندانش به زندان اوین می رود . سعید بار دیگر به زندان رفت تا در بند ۳۵۰ این زندان حکم ۸ سال زندانی را که نمی دانست برای چه به آن محکوم شده بگذراند. عطیه این روزها همیشه نگران سلامت همسرش است او که سوغات ماه ها انفرادی یعنی درد مدام قلب و کمر درد و ناراحتی های گوارشی را همیشه بر دوش دارد. او در ماه هایی که در سلول انفرادی بدون نور و هوای کافی محبوس بود به این بیماری ها مبتلا شد .

عطیه بارها اعلام کرده است که همسرش در زندان اوین به امکانات درمانی و به ویژه پزشک متخصص قلب دسترسی ندارد و تنها پزشک عمومی آن هم در فواصل خیلی طولانی همسرش را گاهی در زندان ویزیت می کند. او بارها برای مرخصی درمانی همسرش به مراجع قانونی مراجعه کرده است، اما تاکنون حتی نتوانسته برای یک روز برایش مرخصی بگیرد.

عطیه این روزها مدام نگران سرگیجه و ناراحتی قلبی همسرش است ، سعید شبها پاهایش بی حس می شود و روزها از درد قلب در عذاب است .عطیه معتقد است که همه این بیماری ها نتیجه استرس ها و اضطراب شدید روزها بازجویی و در زندان انفرادی بودن است.

او اما همچنان امیدوار است و روزها و شبهایش را به امید آزادی همسرش می گذراند .همسری که دیگر فقط ۲۰ دقیقه در هفته صدایش را می شنود و او را از قاب گرفته شیشه می بیند . آیا تا پایان بهار امسال عطیه می تواند دوباره همسرش را بیرون از دیوارهای بلند ملاقات کند و آزادانه بار دیگر در خیابانهای شهر کوچکشان با یکدیگر قدم بزنند بدون آنکه کسی در تعقیب شان باشد ؟



۲۰ تیر ۸۷ خبری کوتاه آشفته ام کرد. خبر از این قرار بود: (سعید متین پور برای اجرای حکم هشت ساله زندان توسط قاضی صلواتی احضار و به زندان اوین فرستاده شد.) آخر برای چه؟ مگر سعید چه کرده بود؟ مگر فعالیت سعید چه بود که حکومت ایران این چنین از دست او خشمگین شده؟ حاکمیت چرا قصد دارد جوانی وی را از دستش بگیرد؟ مگر آنها قبلاً سلامتی سعید را زیر شکنجه های وحشیانه از دستش نگرفته بودند؟ و صدها سوال دیگر. اینها همه سوالاتی بودند که پس از شنیدن این خبر کوتاه فکر را مشغول کرد اما واقعا سعید چه کرده بود؟ سال ۸۲ بود که با سعید آشنا شدم و از همان ابتدا نگاه انسانی او به وقایع پیرامون و دغدغه هایی که در خصوص وضعیت آذربایجانها در ایران داشت پایه ای شد تا در تمام دوران دانشجویی ام در دانشگاه زنجان با سعید رابطه ای تنگاتنگ پیدا کنم. تصویر سعید در ذهن بسیاری از فعالان مدنی آذربایجانی با دفاع او از زندانیان سیاسی آذربایجان و خبر رسانی در این خصوص نقش بسته است. او با نوشتن اخبار زندانیان سیاسی آذربایجانی در "حاققیمیز" حق انسانی آذربایجانها در ایران را طلب می کرد و این امر در فضای آن روزها که حاکمیت و قسمتی از اپوزیسیون سعی در انکار وجود حرکت ملی آذربایجان داشت اهمیت اساسی داشت. سعید در این دوران در استانداری زنجان بود و سعی داشت تا ضمن ارتباط با روشنفکران و اصلاح طلبان حکومتی در پایتخت خواسته های آذربایجانها را برای آنها توضیح دهد و با ایجاد فضای گفتمانی آنها را با مسائل آذربایجانها آشنا کند. او علیرغم شرکت در این جلسات همیشه هویت خود را به عنوان یک فعال آذربایجانی حفظ می کرد و فریفته زر و زور صاحبان قدرت نمی شد. وی همچنین با نوشتن در روزنامه های محلی زنجان و ایجاد وبلاگهای مرتبط با مسائل اجتماعی و فرهنگی منطقه نسبت به تمام وقایع پیرامون، به مانند یک آذربایجانی متعهد و معتقد به حقوق بشر واکنش نشان می داد و سهم بسزایی در آگاهی بخشی مردم داشت و باید گفت که نقش آگاهی دهنده و ارائه نوع دیگری از طرز زندگی و نوع رفتار اجتماعی از سوی متین پور در زنجان و منطقه آذربایجان حکومت را به ستوه آورده بود. سعید بیشتر درآمد زندگیش را صرف خرید کتاب می کرد و به مطالعه علاقه وافری داشت. وی همواره نزدیکانش را به مطالعه بیشتر تشویق می کرد. سعید به همراه دوستان دیگرش همچون بهروز صفری، لیلیا حیدری، جلیل غنی لو و ... در تلاش بودند فضای فرهنگی زنجان

که زیر فشار سیستم در حال تغییر هویت و آسیمیلیسیون بود را به حالت اولیه خود برگردانند. این افراد پس از تلاشهای بی وقفه توانستند فضای فرهنگی شهر زنجان را به حالت اولیه آن برگردانند و البته حاکمیت از این امر بسیار ناخرسند بود و انتقام این عمل سعید و دوستانش را با شکنجه بی امانشان در بند ۲۰۹ زندان اوین از آنها گرفت.

سعید و اتهامات واهی

حکومت ایران در ماههای گذشته بارها از طریق صدا و سیما استان زنجان سعید را به اتهام جاسوسی متهم می کند اما واقعیت این است که سعید به هیچ مدرک محرمانه ای دسترسی نداشته تا به فرض محال جاسوسی کند. آنها می توانند سعید را شکنجه کنند. آنها می توانند زیر شکنجه های طاقت فرسای ۷ ماهه در زندان اوین از سعید و دوستانش اعتراف بگیرند آنها می توانند بر اساس اعترافات ساختگی سعید را به ۸ سال زندان محکوم کنند اما آنها نمی توانند و نخواهند توانست روح آزادیخواهی، عدالت طلبی، انساندوستی و عشق به وطنش را در قلبش مهار کنند. بنده به عنوان کسی که از نزدیک با سعید در ارتباط بودم گواهی می دهم که سعید نمونه بارز صداقت، عشق به انسانیت و نمونه بارز یک انسان دمکرات آذربایجانی است. او عاشق ارزشهای حقوق بشری است و رویایی در ذهن دارد ... سعید منادی نگاهی اخلاقی و انساندوستانه در عرصه سیاست و مبارزه آذربایجانیها است و راهی که وی شروع کرده است هم اکنون الگوی بسیاری از جوانان آذربایجان است. جرم سعید آگاهی بخشی و مبارزه با جهل است. جرم متین پور دفاع از حقوق بشر است.



سعید همیشه آرام بوده، سعید همیشه اهل منطق بوده و سعید همیشه اندیشه های آرمانگرایانه داشته. اول دبیرستان که بودم تازه با گروه "ایشیق یول" زنگان آشنا شده بودم از همان برخورد اولش در همان بدو ورودم به این گروه فهمیده بودم سعید چه روح بلندی دارد. او با این که درونش غوغاییست؛ غوغایی از درد وطن، ولی همیشه آرام است. سه سالی که در کتابخانه با او همکار بودم همیشه شیفته اخلاق انسانی او بودم. باور کنید من زیاد اهل چاپلوسی و شعار نیستم ولی سعید حقیقت هست که من و هزاران فرزند آذربایجان قدردان او باشیم و او را بشناسیم. داشتم می گفتم دوران کتابخانه بهترین دوران بود برای من که شاگردی او را کرده باشم. چقدر تشویق کرد درس بخوانم و با تشویق او بود که دانشگاه قبول شدم. چقدر خوشحال بود. او معتقد است که ماها باید تحصیل کرده و اهل مطالعه و مهمتر از اینها انسان باشیم. شعار نمی داد خودش اینگونه بود. همیشه کتاب به دست، همیشه در حال مطالعه. کتابکده فرهنگ زنجان اگر کتابی می آورد باید سعید یک جلد آن را می خرید او همه را به خریدن کتاب و مطالعه تشویق می کرد. زندان که بود چند هفته یک بار به دیدن مادرش می رفتم، مادرش می گفت تو نمی دانی سعید تا حال با صدای بلند با من صحبت نکرده، سعید تا حال حق هیچ خلقی را پایمال نکرده. او قسم می خورد که سعید آزارش به هیچ بشری نرسیده. مادرش همیشه معتقد است سعید فوق العاده روی حق و ناحق حساس است؛ و من تمام حرف های مادر سعید را از ته دلم باور می کردم چون واقعا سعید اینگونه است.

باور کنید سعید واقعا اینگونه است. و حال از آشنایی من و او ۸ سال می گذرد در این هشت سال، هشت جمله نابجا از او نشنیده ام، هشت حرکت نابجا از او ندیده ام. او برایم همیشه الگوی اخلاقی بوده. اخلاق انسانی او همیشه مرا وادار به تعظیم در مقابل اخلاقیهای انسانی او کرده. بعد از نزدیک به هشت ماهی که زندانی بود روزی نبود او را یاد نکرده باشم. هنگام آزادی او متأسفانه زنجان نبودم، جالب است هی انتظار کشیدم برای آزادی اش ولی هنگام آزادی اش نبودم. ولی اولین کسی بودم که تلفنی با او صحبت کردم باور کنید روحیه اش قابل تحسین بود من پشت گوشی گریستم ولی او فقط گوش کرد و بعد احوالپرسی. چقدر صبور است این مرد به تمام معنای آذربایجان.

حال هم برایش ۸ سال زندان بریده‌اند. نمی دانم شاید نزدیکیهای ساعت ۴ بعد از ظهر بود که این خبر را برایم اس ام اس کردند. این خبر برایم خیلی سنگین بود. تا سعید را شناسی نمی توانی درک کنی چه می گویم. باور کنید سعید حقیقت نیست این زندان را بکشد هر چند قبول دارم برای آذربایجان مظلوم باید هزینه داد ولی هزینه های سنگین، آن هم در این موقعیت و آن هم برای شخصیتی چون سعید تکان دهنده است. به قول یکی از دوستان سعید در این ۸ سال می تواند مطالعه کند، می تواند کتاب بنویسد و می تواند پدر شود و...

نمی دانم شاید به قول دوستان احساس ها را باید افساری ساخت و همیشه مهار آن را خود در دست گرفت. البته اینگونه هم باید باشد ولی خبر سعید تکان دهنده است با این همه فردای آن روز با او تماس می گیرم تا از وضعیت روحیه اش خبردار شوم. با خنده جواب تلفنم را می دهد. با وکیلش در تهران دنبال مراحل اعتراض برای حکمش است ولی به گفته خودش نگران نیست و آمادگی این زندان را دارد. گفتم که او صبور است، او به گفته خودش به هدفش ایمان دارد. پس آمادگی هرگونه هزینه‌ای را دارد. من باز در مقابل او کم آوردم. مثل همیشه یادم داد صبور باشم ولی باور کنید گاهی از صبر بر اخبار آذربایجان مظلوم خجالت می کشم. ولی به قول سعید باید کوشید هر کس به اندازه خودش. اما تا مثل سعید به هدفمان ایمان نداشته باشیم صبرمان هم بی معنا خواهد بود. به امید روزی که وطنمان هزاران سرباز چون سعید را در خود پرورش دهد. به امید آن روز. در آخر بگویم باور کنید صبر، ایمان و اخلاق انسانی سعید بی مثال است.

SAID MATINPOUR

AZERBAIJANI PRISONER OF CONSCIENCE IN IRAN





سعید متین پور، سمبل فریادی بزرگ است فریادی که از عمق رنجی صد ساله می آید. سعید متین پور حنجره آزادیخواهانی است که هیچ نمی خواهند جز حق حیات. سعید متین پور همبند بزرگترین فعالان ضدنژادپرست تاریخ است. او هم‌رزم ماندلا است، هم‌رزم مالکوم ایکس، هم‌رزم مارتین لوتر کینگ. او قهرمان کلبه‌های عموتم است. او قهرمان ما است قهرمان آذربایجان. او مرد تاریخ است. متین پور حیات ما است، آینده ماست، عزیز ماست، قهرمان ماست. متین پور، سعید ماست.

متین پور تنها یک اسم نیست فریاد جان و دل هزاران آذربایجانی است که زیست انسانی شان به محاق نژادپرستی رفته است. متین پور یعنی تپش قلبی پر از عشق و نفرت، عشق به آزادی و برابری و نفرت به بی عدالتی و اسارت.

متین پور سند مظلومیت فعالان حرکت ملی آذربایجان است، جوانانی که تنها به جرم خواهش‌های نخستین، با بدترین واکنش چکمه‌پوشان مواجه می‌شوند. حکم هشت سال زندان برای سعید متین پور ناعادلانه ترین و بی‌شرمانه‌ترین حکم قضایی تمام تاریخ است. کسانی که چنین جرمی را صادر کرده‌اند، به یقین وحشی ترین نژادپرستان تاریخ‌اند.

به‌راستی، سعید متین آذربایجان چه کرده که باید هشت سال از بهترین دوران زندگی خود را پشت میله های هیچستان بگذرانند؟ به کدام گناه؟ او نه سلاحی بر دوش گذارده، نه دلاری ستانده، نه آیین ساختگی تبلیغ کرده، نه تغییر دین داده، نه سودای تجزیه داشته و نه حتی پای بر پلکان قدرت نهاده، او تنها و تنها برای یک حق قانونی تلاش کرده: حق نخستین انسان آذربایجانی، حق آموزش به زبان مادری و حفظ هستی فرهنگی و مدنی آذربایجان. آیا چنین تلاشی، جرم است؟ و مستحق هشت سال زندان؟

حکم غیرقانونی، غیرعادلانه و غیرمنطقی سعید متین پور، از یک سو ننگ نظام حقوقی ایران است و از دیگر سو، یک نمره منفی بر پیشانی سازمان‌ها و فعالان حقوق بشر ایران و جهان. این سازمان‌ها بازنده بزرگ پرونده سعید متین پور هستند. اینان می‌توانستند، با فعالیت‌ها و اعتراض‌ها، جلوی صدور این حکم را بگیرند یا حداقل تقلیل دهند.

این روزها، محکومیت محمدعلی دادخواه، وکیل پرونده‌های سیاسی، دل فعالان حقوق بشر را آزرده است. برای تنویر افکار عمومی و نیز فهم رفتار تبعیض‌آمیز همین فعالان حقوق بشر، لازم است، سخنان محمدعلی دادخواه را در دادگاه سعید متین پور بازخوانی کنیم:

دادخواه او وکیل پرونده سعید متین پور بود. قاضی بدون هرگونه دلیل قانونی، او را سرزنش می‌کند که «چرا از تجزیه طلبان دفاع می‌کنید؟» و این وکیل کارکشته و فعال حقوق بشر بجای دفاع از موکل خود و رد اتهام تجزیه‌طلبی، می‌گوید: «آقای قاضی، من نمی‌دانستم این آقا تجزیه‌طلب هست والا وکالتش را بر عهده نمی‌گرفتم. تقاضا می‌کنم اشد مجازات را برایش تعیین کنید!»

محمدعلی دادخواه نیز در کوزه افتاده است. امیدوارم یک روز در گوشه‌ای از اوین، با سعید متین پور روبرو شود و از قهرمان آذربایجان، بخاطر این رفتار غیراخلاقی، غیرحقوقی و غیرانسانی خود، عذرخواهی کند. اگرچه عذرخواهی نوش دارو بعد از مگر سهراب است و زمان به عقب بر نمی‌گردد تا با دفاع درست این وکیل کارکشته، سعید ما گوشه‌نشین اوین نشود.

نژادپرستان بدانند، آذربایجان، دست‌های سعید متین پور را می‌نوازد، بر پاهای او بوسه می‌زند و بنام سعید متین پور مارش آزادی می‌خواند و برای همه تاریخ، حکم ناجوانمردانه سعید متین پور را بر سرشان می‌کوبد. نژادپرستان می‌دانند که سعید با آذربایجان نفس می‌کشد، بهتر است، این را نیز، بدانند که آذربایجان هم، با سعید متین پور نفس می‌کشد.

آهای! سعید زندانی شما نیست؛ قهرمان ماست، در میان ماست.



بیر ایل ساووشدو. سعید متین پور – ون زیندانا دوشدو گوندن و حبسه آلیندیغیندان بیر ایل ساووشدو. بیر ایل دیر زنگانین خیابانلاری، زنگانین کیتابخانالاری سعید-ین حسرتینده قالیلار. ایندی او بیزیم یانیمیزدا دئییل و بیز اونسوز قالمیشیق. آذربایجان بیر ایلدیر هم سعید – ی ایتیریپ و هم عینی زاماندا بولوبدور. ایتیریپ چونکو سعید دوستاقدیر و آذربایجانیمیزین گوشی اونسوز دوغور! بولوبدور چونکو نه تکجه آذربایجان، بوتون دنیا بئله اونو تاییبیدیر و آذربایجانلی نین غیرتلی اوغول لارینین سارسیلماز دایانماسینی سئیر ائدیر! ایندی دنیا، آنا دیل و وطن اوغوندا جانیندان گئچن اینسانلارین حماسه سینه تانیق دیر. سعید متین پورو دوستاق ائدیبلر کی کیمی آزاد بوراخسینلار می؟ اونون سسینی ائشیدمیریک کی کیمین سسینی دینله یک می؟ بیز اونو گۆرموروک کی کیمی گۆرک می؟ یالتاقلاری، خایین لری، قورخاقلاری، ایکی اوزلولری و...

سعید- ی بیز تانیما دیق هله، آما گلجک نسیل اونو یاخشی تانییاجقدیر. اونون حماسه سی ایله داها یاخیندان و اطرافلی تانیش اولاجقدیر. سۆزلرینی و فیکرینی باشا دوشجک دیر. اونون دندگی ” دیلسیز اوشاقلار ” ی آنلاباجقدیر و نه یاپدیغینی و نه عصیرده و نه دورم دا آیاغا قالخدیغینی و نه ایشلرین گۆردوگونو دوشونجک دیر!

او چاغدا کی چوخلو اینسانلار اؤزلرینی اوپخویا وورولار او ” من اویاغام ” دئییه آیاقا قالخدی و اؤز کیملیگی و خالقینین کیملیغینه آرخا دوردو. سعید- ین سسینی سوسدورانندان سونرا سانکی زنگان دیل آچدی. زنگان دیل آچدی و هارایینی بوتون دونیایا اولاشدیردی. سعید حبسه آلیناندان سونرا سانکی زنگان حبسدن قورتولدو. زنگانین هر طرفی شوونیست لرین و ساتقین لارین زیندانینا چئوریلدی. زنگان ” من آذربایجان یوردونانام ” دئییه، اونو آذربایجانیمیزدان آیرد ائدن دشمن لرین باشینا هایقیردی و نه اوجا هایقیردی!

سعید ایندی زینداندادیر و بو بیزیم ایچین و آذربایجان ایچین چوخ آغیر بیر دورومدور! زنگانی اونسوز

دوشونمک چوخ زور! آذربایجان قازته لری اونون قلمی و اونون یازغیلارینی گۆزلور . یقین او زنگاندا اولسایدی ” بایرام ” درگی سی داها گۆزل و داها اطرافلی یاییملاناردی. آما نه یازیق کی تانری وئردیگی آزادلیق حاقی دا اوندان آلینبیدیر. و بو تاریخ بویو بوتون آزاده و اؤزگور اینسانلارین طالعی و آلین یازیسیدیر! آما او بیر یاندان ، بو دورومو باشقا جور ده دوشونمک اولار . سعیدین زیندانا قالمای ، گلجک ده و اینشالله آزادلیغیندان سونرا ، گۆردوگو اورتامی و زیندانا اولدوغو دورومو یازماق ایچین و مرکز ده اولان گوجلرین آذربایجانا نه تهر یاناشدیغلارینی آیدینلاتماق ایچین ده گرکلی و چوخ یارارلی اولاجاقدیر. و جمهور باشقانی سئچگی لریندن سونرا یارانان شرایط ده و بیر چوخ بازار و قازته جی نین زیندانا آلیندیگی وضعیت ده ، آذربایجانیمیزین ایستک لری و سۆزلرینی مرکزده اولان یازیجی لارا و سیاستچی لره چاتدیرماغدادا چوخ یارارلی اولاجاقدیر.

مهندس علیرضا صرافی ” بیز باشاردیق ” جزوه سینده یازیر کی ایران قزئته سینین تورکلره قارشى توهینین دن سونرا تهراندا ” انجمن روزنامه نگاران ” طرفیندن بیر میز گرد اولوشدورولموشدو. او میزگرد ده زنگاندا دا سعید متین پور گلمیشدی . و قرار قویولموشدو ” آذربایجاندا اوز وئرن قیاملار و مطبوعاتین وظیفه لری ” حاقیندا دانیشیلسین. جلسه آچیلاندان سونرا ؛ اولجه ” ماشالله شمس الواعظین ” دانیشدی و سونرا دا (باشقا سۆزلی ائشیدیب ، بونوما تکلیف گلمه سین دئییه) مجلسی همن ترک ائتدی ...

آما ایندی ۱۳۸۹ جو ایله آقای شمس الواعظین و بیر چوخ امکداشلاری دا تهراندا ” اوین ” ده حبسه دیرلر و یقین کی هر نه جور اولسا اورادا او و باشقا دوستلاری سعید ایله گۆروشوب و بیر چوخ فورصت بولوب آذربایجان ایستک لری اوزه رینده دانیشاجاقلار. و آذربایجانیمیزین مظلومیّت ایله داها یاخین دان تانیس اولاجاقلار.

سون سۆز بو کی : ناظیم حکمت –ین بو شعری سعید متین پور و اونون دوستاقداکى دورومونو و عایيله سینین سرت دایانماسینی گۆزوموزون اؤنونده جانلاندیریر :

اونلاردان فیر گلدی .

اورادان

اونلاردان .

گؤملک لری کیرلی دئییل

چاتیق دئییلمیش قاشلاری .

یالنیز بیر آز

اوزامیش تراش لاری

یاندیق

دئمہ میس لر .

دایانمیش لار بیللیورهه.

دایاندیق

دئمہ میس لر .

گؤزلی گوله رک

باھیورلارمیش آداما

شاکاک لاریندا تازه بیر یازا وارمیش آما ،

چاتیق دئییلمیش قاشلاری .

یالنیز بیر آز

اوزامیش تراش لاری ...



دارغینام ، هر شئی دن و هر کسدن دارغینام .هیچ بیر شئی دن و هیچ کیمسه دن دانیشماق ایسته میرم . یالنیزام . ائوده اوتورموشام . بو اوتاندریجی و یاراماز گونلردن اوزون و راحتسیزام . مملکتیمی دوشونورم و دوشوندوکجه قیزیرام . خالقیمیزین ساده لیگی و دولتمن لریمیزین یالتاقلیگی منی قیزدیریر . مملکتیمین ویرانه اولدوغونا باخیرام و باخدیقجا قیزیرام . اؤلکه مین دورمو ، خالقیمیزین جهلی ، و دولتیمیزین جنایت له خیانتی و بیئنکسیزلیگی....

بو دورومدا سیغیناجاغیم یئر بؤیوک شاعیر ”ناظم حکمت“ ین شعر دیوانی دیر البت . دیوانی الیمه آلیرام و اؤزومو ”ناظم حکمت“ه تاپشیریرام .

(عجایب لشدی هاوالار

بیر گونش ، بیر روزگار ، بیر قار

آتم بومباسی دنملریندن دیبورلار)

اؤلکه میزین کولتوروندن ، تاریخیندن ، فولکلوروندان ، دده قورقودوندان ، کوراوغلوسوندان ، دلی دومرولوندن ، سؤز آچیب دانیشماق یاساق دیر ، آنجاق سؤز قونوسو ”آتوم بومباسی“ دیر ایندی !

ناظم حکمت فقیر میلتینه ایکرام انده بیلدیگی ایچین بیر آما الینده بولسادا ، ایندی بیزیم مملکتیمیزده بو آما دا یوخدور بئله . یعنی دوغروسو واردیر آما زینداندادیر . او آمانی دوستاق ائدیب لر . او آما ”سعید متین پور“ ون قلبیدیر . نه یازیق .

(سونرا شو اون ییلدان بو یانا

بنیم فقیر میلتیمه ایکرام انده بیلدیگیم

بیر تک آلام وار الیمده

بیر قیرمیزی آما

(قلبیم ! ...)

”سعيد متين پور“ ون دا يولو و آماجى ناظيم حيكمت ين يولو و آماجى كيمى ”يئنى بير عالم ايچين
دؤيوشمك دير“:

”من ايگيرمينجى عصيرلى يم

و بونونلا اؤونويوروم

بانا يئتر

ايگيرمينجى عصيرده اولدوغوم صف ده اولماق

بيزيم طرفده اولماق

و دؤيوشمك يئنى بير عالم ايچين ”

نه گؤزل دير بو ”دؤيوشمك يئنى بير عالم ايچين “! او عالم كى اورادا آنا دىلى ياساق دئييل. خالقيميزين اؤز

كيمليك بايراغى يوكسلمكده دير . او يئنى عالمده ميلت لر ين اؤز دوزگون ايستك لرى ايرلى لشير . او يئنى

عالم ده اوشاقلار و يئنى يئتمه لر اؤز آنا دىل لر ينده ساواد و بيليك قازانيب و آنا دىلينده يازيب اوخويورلار . او

يئنى عالمده هيچ كيمسه نه تحقير اولونور و نه باشقالاريندان اوستون ساييلير . او يئنى عالم ده كيمسه

دوشونجه سينه گوره حبسه آليتماز و آنا ياسانين اجراسينى طلب ائتمكدن اؤترو زيندانا ساليتماز ! او يئنى عالم

”سعيد متين پور“ ون عالميدير و نه گؤزل عالم دير !

«متين پور» ون يولو اينام و اينانچ يولودور . او ”اينانميش آدام“ دير و نه ايسته ديگينى بيلير و عقيدده سى

يولوندا حتى جان وئرمكدن ده بئله واز گئچمير .

”من قورتاريب كلّه مده ”ندا“ و ”سوال“ ايشارت لر يندن

بؤيوك غوغا دا

آچيق و اندیشه سيز

گيرديم صفيمه ”

سعيد بيلير كى بو يولا گيرمك و بو مبارزه ده ظفر چالماق و خالقيميزين دوشمن لرى قارشيسيندا نائلييت قازانماق چوخ دا ساده و قولاي دئييل . بو يولدا يانماق گرک ، كول اولماق گرک . آما نه قورخو ؟ اؤزگور اينسانلارا بوندان باشقا بير يول وار مى دير ؟

”من يانماسام

سن يانماسان

بيز يانماساق

ناسيل چيخار قارانليقلار آيدينليغا !؟ ”

«ناظيم حيكمت» توركيه نين ”ملى مارش ”يندا گلديگى ”گلجك دير سانا وعده ائتديگى گونلر حاقين ”جومله سينه قارشى چيخاراق دئيير: ”خير ، گلجك گونلر ايچين گوكدن آيت ائتمدى بيزه ، اونو بيز كنديميز وعده ائتديك كنديميزه ”

و گونئى آذربايجانمىزدا دا او گونلرين گلجگينه ، ائوده اوتوروب سوسماق دئييل ، سعيد متين پور و دوستلارى كيمي زيندانا و حبس لر ده ياشاماق دا گر كير . رحمتلى پروفوسور زهتابى دئديگى كيمي : ”موفته سعادت قوشو گلمز اله ، حاق وئريلمز آينار ، حاقى سئون ال اوزايب مشعله ، حمله اندر ظولمته ايمان ايله ! ”

ايندى بير ايلدير سعيد و ، بو سون آيلاردا ، بير سيرا آذربايجانيميزين چاليشقان گنج و بازارلارى ناحاق يئره دوستاق اولونوبلار . سعيد بوندان اؤنجه ده نئچه دفعه زيندانا آلينيب و ايشكنجه لره معروض قالميشدى . استبدادى و سؤمورگه بير اؤلكه ده ، استبداد و سؤمورمك ايله دؤيوشمكدن باشقا بير چاره ده وار مى دير؟ بيزلر ده سعيد كيمي اينام ، دؤزوم و طاقت يوخدورسادا ، گر ، آما هئچ اولماسا او بؤيوك اينسانلارى آنماق و آغيرلاماق چيگنيميزده و اوموزلاريمىزدا بير بؤيوك يوك دور يقين !

بو يازينى اوخويان دوستلار !

بو گرگين چاغيميزدا بو آغير دوروملا دۇيوشمك بيزيم آلين يازيميزديرا! اگر ”ھاوا قورشون گيبي آغير ”ھئچ

اولماسا سن دە ”باغیر ، باغیر !”

(آلدیرما آنام نہ چيخار

نہ چيخار

فودورتسون

قارا يئل

سولاری ،

خزر دە دوغانين

خزر دير مزاری !)

”ناظيم حيكمت“ و ”سعید متین پور“ ون يولو بو يولدور . بيزلر دە بو اينام لا يولا چيخارساق اگر ”ناظيم“ين

سۆزلرينه ايناناق كى :

(گوزل گونلر گور جگيز چوجوقلار ،

ايشيقلی گونلر گۆر جگيز ...

موتورلاری ماويليك لره سوره جگيز ،

ايشيقلی ماويليك لره سوره جگيز !

کتاب شعر را که به یاد دوست باز می کند جمله ای میخواند و برای روز تولدش تقدیمش میکند. کتاب یادگار همان دوست دیرین است که وقتی باز میشود و اشعارش به لب می آید اشک را هم بر گونه می نشاند. هر چند که نه او و نه همسرش دوست ندارند در فقدان سعید اشک بریزند. زیرا سعید با این که در چهار دیواری زندان محبوس است اما برای آزادی همه انسا نها همچنان تلاش میکند. کی و کجا با سعید آشنا شدن بهانه است که سر صحبت باز شود. که برویم به روزهای دور و بار دیگر پیمان دوستی و دوست داشتن را مرور کنیم. رضا عباسی از سال ۱۳۷۶ میگوید. از روزی که برای تحصیل به دانشگاه زنجان رفته بود و پسری را می دید که هر چند هفته یکبار برای حضور در جلسات شعر می آمد. با هیجان حرف می زد و انرژی مثبتش را در میان اعضا این جلسه به اشتراک می گذاشت و می رفت. بدون آن که رضا نامش را بدانند.

آشنایی از همین جا پا گرفت و این اول راه بود. اما مسیری طولانی را برای استحکام یک دوستی باید پیمود. به هیچ وجه نمی خواهم از سعید بت بسازم. هرچه میگویم عین واقعیت است. رضا با این جمله یادآوری راه دوستی میکند. سعید تاریخ میدانست و به جرات می گویم به تاریخ معاصر تسلط کافی داشت و دومین ویژگی که در ابتدا در سعید دیدم وسواسش بود که او را مجبور میکرد جامعه را خوب بشناسد و همه چیز را ببیند که من این چیزها را نمی دیدم. نوع پوشش مردم، حرف زدن، آدم ها راه رفتنشان، همه چیز برایش مهم بود. یادم هست یک روز مرا برای خوردن یک پرس جغور بغور دعوت کرد و از این که هیچ وقت پا به این محل نگذاشته ام شمامتم کرد. ساعتی را که در آن جا بودیم توجه مرا به برخورد آدمها با یکدیگر جلب میکرد. سعید دوست نداشت پوپولیست باشد ولی اصرار داشت جامعه را از دیدگاه های مختلف بررسی کند. نه نگاه تئوریک داشت نه مثل برخی روشنفکرها از بالا به همه چیز نگاه میکرد. بلکه می خواست همه را همانطور که هست ببیند. شاید برای همین بود که در عرصه مختلف حضور فیزیکی داشت و با دید ریزبین تجزیه و تحلیل میکرد. در میان همین اتفاقها بود که من دوست خود را پیدا کردم. و حالا برای او حرف زدن

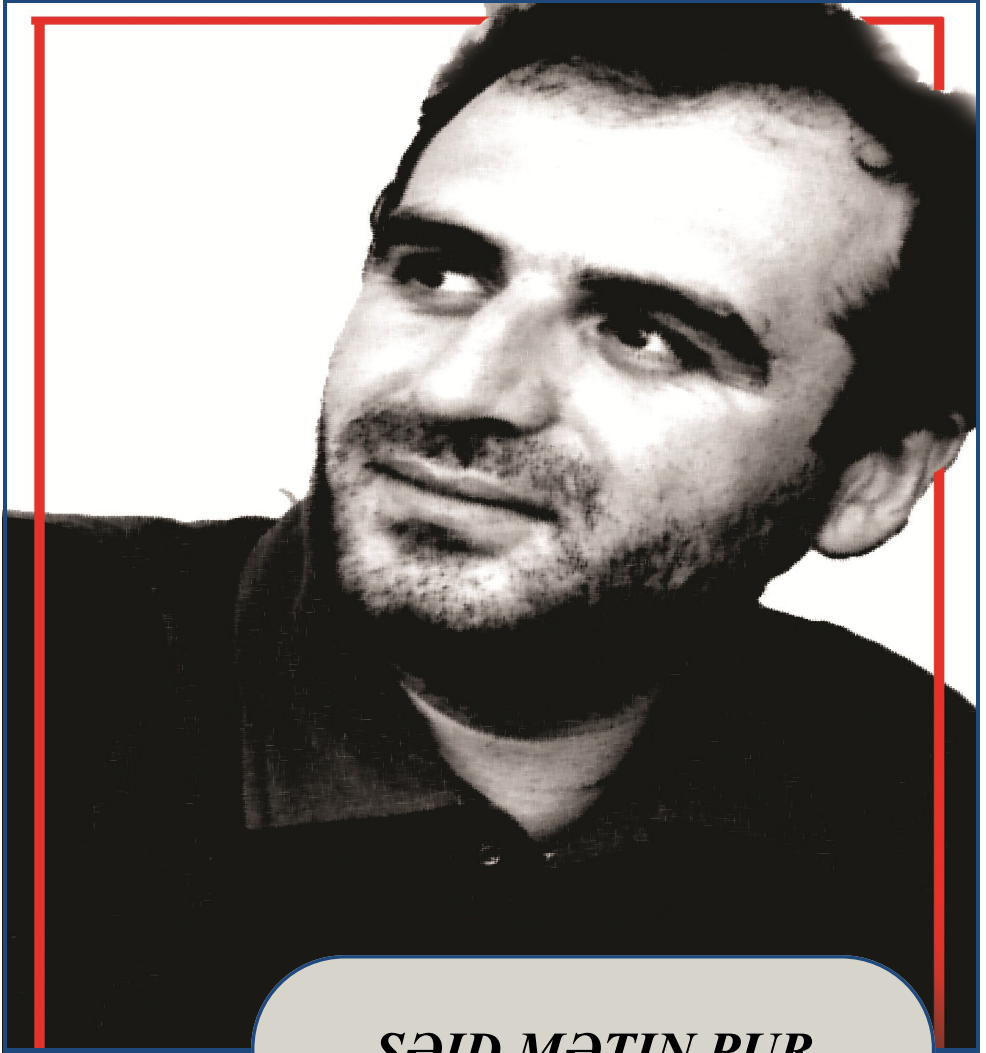
از نبود سعید با این که سخت است اما با افتخاری گوید: به نظر من وقتی او می دانست در چه راهی قدم میگذارد از حکم ۸ سال زندانش غافلگیر نشد. سعید حکومت را می شناخت و ویژگی هایش را میدانست. تاریخ خوانده بود و از گذشته انسان هایی که چون او زندگی میکردند اطلاع داشت. نه تنها مردم عادی بلکه از روحیه روشنفکران جامعه اش هم مطلع بود و می دانست که در کدام عرصه ها لنگ می زند. سعید میدانست که در راه اعتقاداتش قدم بر میدارد. پس عاقبت خوشی در انتظارش نیست.

من با اطمینان می گویم درست است که زندان روح و جسم سعید را آزرده کرده است، درست است که او را از حقوق طبیعی خودش مثل برخورداری از مرخصی حتی برای درمان هم محروم کرده اند، اما بدون مبالغه از اراده اش چیزی کم نمی شود. من حالا نبود سعید را تحمل میکنم چرا که او در راه مورد علاقه و اعتقادش قدم برمی دارد. شب عروسی رضا عباسی را به یاد می آورم با این که میدانم اشک چشمانشان جاری می شود با این که می دانم برای رضا دشوار است به خاطر بیاورد که تنها دوست نزدیکش را که در لباس دامادی به آغوش کشید و دوربین عکاسی و فیلمبرداری این صحنه را ثبت کرد، یک سال ونیم است ندیده. این یک نشانه است که بگوید دلها چقدر به هم نزدیکند. وقتی صداقت پایه و اساس یک دوستی باشد همین دل بستگیها ایجاد خواهد شد. سعید صادق بود حتی در صداقتش هم صادق بود یعنی ادای صادق بودن را در نمی آورد. سعید در جامعه اش هم صادقانه زندگی میکند. او حتی با حکومت هم صادق بوده و هست. هر اعتقادی که داشت بدون تعارف به حکومت گفت. اگر احیانا جایی از عملکرد مثبت دولت حرف زده به خاطر بهره مندی از مزایای خاصی نبوده و اگر انتقادی کرده از روی صداقت بوده است. همه این خصوصیات نشان میدهد حکمی که حکومت اجرا کرده است استناد قانونی ندارد و دستگیری و محاکمه و اجرای حکمش همه و همه پر از ابهام است. اگر حکومت بتواند یک مورد را به عنوان مثال از بی صداقتی سعید بگوید من حکمش را قبول می کنم. رضا از نبودنش میگوید، از جای خالی سعید در زندگی شخصی و فعالیت های اجتماعی دوستش رضا. جدا از فعالیت های سیاسی در این ۱۴ ماه گذشته اگر سعید بود من بارها و بارها لاقل برای

درد دل پیشش می رفتم. میدانم سعید هم با شیطنت خاصی هم که داشت حرف های جدیش را با شوخی قالب من میکرد. یادم می آید روزی که وزارت اطلاعات استخدام من را منوط به انجام برخی کارها کرده بود رفتم پیش سعید با این که میدانستم چگونه اعتقاداتی دارداما به من گفت: داشتن کار و شغل هم خیلی مهم است بهتر است بیشتر فکر کنی. این نشان از آزاد اندیشی او بود. همه این ویژگیهایی که گفتم باعث شده من به لحاظ عاطفی خیلی به او نزدیک باشم با این که هر وقت شروع به صحبت می کردیم به جر و بحث ختم می شد اما هرگز از حضور در کنار سعید خسته نشدم. رضا در ادامه به حمایت های گروه های مختلف سیاسی و مردمی پس از دستگیری سعید اشاره کرد و گفت این نشانه ای از مردمی بودن و انسان دوستی اوست. حالا این سرنوشت تمامی انسانهایی است که در دل مردم جای دارند و برای آزادی آنها تلاش می کنند و در چنین نظام هایی زندگی میکنند. به نظر من حالا اتفاقی غیرطبیعی رخ نداده است. حکومتی که از سایه خودش می ترسد حضور انسان هایی چون سعید را بر نمی تابند.

تولدش را این گونه تبریک می گویم:

می شناسمت آری، تاختن در راه آزادی است آنچه می دهد تسکین روح بیقرارت را.



SƏİD MƏTİN PUR

Özgürlüyün simgəsi

سن گلن چاغدا بوتون خاطرهلر ديسکينه چک

عشقى زنجيره چکن ثابتهلر ديسکينه چک

داردا قالميش اوره گيه قايدالارا سيغمايماچاق

غزل آزاد اولوبان قافيهلر ديسکينه چک